

الرسالۃ العدالة الدوانی معنون به محمود شاه بهمنی

دکتر محمد زبیر قریشی
دانشگاه گجرات، احمدآباد

راقم این سطور به فهرست نگاری نسخهای خطی عربی و فارسی کتابخانه حضرت پیر محمد شاه (احمدآباد) اشتغال داشته است. این کتابخانه دارای چند هزار نسخه خطی است که بعضی از آنها نادر و غالباً منحصر بفرد میباشند. الرسالة العدالة یکی از نوادر این کتابخانه است. این رساله دارای سه مزیت است. یکی آن که مصنف آن جلال الدین دوانی است. می دانیم که دوانی کثیرالتصانیف است ولی در هیچ یک از کتب تاریخ ادبیات ایران و تذکرهها ذکر این رساله اش نیامده، دوم آن که رساله مذکور در ۹۲۸ هـ استنسخ شده یعنی بیست سال بعد از وفات دوانی. سیم آنکه دوانی این رساله را به محمود شاه بهمنی دکنی، یکی از پادشاهان هند تقدیم نموده است. این رساله باندازه ۱۹ سانتی متر مشتمل است بر ۱۹ ورق و هر ورق دارای پانزده سطر است.

محمد بن اسمعالدوانی معاصر محمود شاه بهمنی بود. حکومت محمود شاه بهمنی از ۱۴۸۶م تا ۱۵۱۸م ادامه یافت و دوانی از ۱۴۲۶م تا ۱۴۸۱م زندگانی کرد. صیت علم و فضل دوانی هند را نیز فراگرفته بود: عمادالدین طارمی و گازرونی دو نفر دانشمند نامور از جمله تلامذه او در احمدآباد سکنا گزیدند. علماء شهر احمدآباد مانند شاه وجیه الدین علوی گجراتی و مبارک ناگوری پدر ابرالفضل از ایشان استفاده کردند. محمود گاران، دوانی را به هند دعوت کرد تا

متعظان علم و مکتسبان نوری را، مرجعی فراهم کند. گاوآن در یکی از مکتوبات به دوانی که شامل مجموعه مکاتیبش بنام ریاض الانشاء می‌باشد، می‌نویسد:

«چمن دل را به نسیم وصال منور سازند و به طریق عزم این دیار بپردازند. طیران مرغ خاطر این فقیر در هوای آن طرف است و چشم دل مستهام منتظر نظاره رخساره آن عز و شرف است و شرایط و علل تدریس با سرها مجتمع است.»

روابط بسیار صمیمی میان گاوآن و دوانی استوار بود و بهمین مناسبت دولت بهمنی از دوانی تمجید کرده است. بر مبنای اطلاعاتی در این رساله دوانی آرزوئی داشت تا خود را در زمره ملازمان محمود شاه بهمنی شامل کند ولی نظر به عللی که بسیار واضح نیست، نتوانست به هند بیاید و فقط به تصنیف این رساله و تقدیم آن به محمود شاه اکتفا کرد.

مقایسه رساله عداله با لمعاتی از لامعات اخلاق جلالی متعلق به عدل، نشان می‌دهد که از لحاظ مطالب خیلی نزدیک به یکدیگر هستند. علاوه بر تشابه عبارات و مندرجات و یا فرق لفظی نه معنوی، رساله مذکور گاهی صریح‌تر است و مصنف مافی‌الضمیر خود را در آن مفصل‌تر بیان کرده است.

اقتباساتی از رساله عداله و اخلاق جلالی که در زیر نقل می‌گردد، باثبات می‌رساند که نویسنده هر دو یکی است و سبک نگارش و بیان و نحوه فکری و روش اخذ نتایج در هر دوی این اثر نویسنده همانند است:

بعد از حمد و نعت مصنف در رساله می‌نویسد: ارتباط به ارباب سعادت مشر منفعت دینی و دنیوی و موجب رفعت صوری و معنوی است چنانچه اهل تنجیم معتقداند که منسوبان باهل دولت از سعادت زائجه مخدوم حظ وافر برمی‌دارند و ادبار نصیب منتسبان اهل نکبت است. هر شخصی از اشخاص تحت تاثیر اسمی است از اسماء الهی و آن اسم باعث تربیت یا ادبار او می‌باشد چنانچه مخالف و تنافر بین دو افراد بسبب تاثیر اسماء متقابله الهی است و ملایمت و موافقت میان

در نفر دال است بر این که ایشان تحت قهرمان اسماء متناوبه الهی اند.

ذکر جان هر کسی ذکری است از اسماء حق

اسم احمد (ص) یا معز و اسم شیطان یا مذل

پس انلاک در رشته خلوص کسی که مظهر اسماء عطف و جمال الهی است،

مورث استقامت است چنانکه نور محسوس اگر بر جسمی مصقل افتد، بر اجسام

دیگر که در گرداگرد او اند نیز منعکس می‌شود. همچنین از مختصان نور مغنوی

می‌توان بقدر مناسبت و قرب با ایشان، استنارت کرد. در وجوب عشق رسول‌الله

صلی‌الله علیه و سلم و آل و اصحاب آنحضرت صلی‌الله علیه و سلم که آیات قرآنی

شاهد عادل‌اند بر آن و احادیث صحیحه ناطق‌اند از، همین راز مفسر است که

تثبیت بآنها مؤدی باستعداد است. این است که محبت رعایا برای پادشاهی که

صاحب بخت بلند باشد، منتج سعادت است.

دوآنی سپس می‌آورد:

«بنا بر این مقدمات این معنی ضمیر این فقیر حقیر محمد بن اسمعالدوآنی

بود که خود را در سلک خدام برجیس احتشام حضرت سلیمانی سلطنت پناهی

خلافت دست گاهی جمشید جاهی خورشید انتسابی پادشاهی که بعد از این، مشام

کلک به نشر بعض مناقب علیه او معطر خواهد شد، منخرط سازد چون مکنت

خدمت صوری و قابلیت رعایت مراسم دنیوی در نشأ خود نمی‌یافت، ملهم غیب

درگوش هوش این ندا داد که متاع دنیا قلیل و من یوتی الحکمه فقد اوتی خیراً

کثیراً، پس نقش بند مفکرة این نقش بر لوح خیال کشید که چند کلمه در تحقیق

عدالت که جامع جمیع فضایل است با بعضی نکات و ابحاث متعلقه به آن به

طریق اهل بیان و عیان در سلک تحریر آورده معنون بالقاب همایونی کند و بدین

رسیده از انوار خاطر خورشید متأثر مستفیض گردد... «وهوالسلطان ابن السلطان ابن

السلطان مظهرالدولة والخلافة والدین محمود شاه البهنی خلدالله ظللال معدنّه علی

بنی نوع الانسان مدی امتداد الزمان».

بعد از این انتساب می‌گوید:

«انسان مرکب است از دو قوت مسمّی به عامله و عاقله و مؤخرالذکر را منشعباتی است چند و میلان به طرف یکی از اضداد متلزم بعد است از اضداد دیگر و موجب اختلال نیز است. عدالت عبارت است از سویت نگاه داشتن. اگر قوه غضبی و شهوانی منقاد و مطیع قوه عامله شود، عدالت دست دهد و به استیلاء قوه ملکی، صلاح زاید و اعتدال افزاید».

در این رساله دوآنی دربارهٔ عدالت نظر می‌دهد:

«عدالت اولاً متعلق به ذات شخصی است و قوی او، و ثانیاً به شرکاء و اهل منزل و ثالثاً به اهل مدینه و علم اوّل را علم اخلاق و لرهنگ خوانند و ثانی را علم تدبیر مدینه».

حالا ملاحظه فرمائید اقتباسی از لعمه ششم لامع اوّل اخلاق جلالی:

«عدالت متعلق است اولاً به ذات شخص و قوای او چنانچه ایمانی بدان رفت و ثانیاً به شرکاء او از اهل منزل و مدینه».

بعد از این از حدیث «کلکم راع» که در اخلاق جلالی هم آمده درگذشته دست به تمثیل چراغ می‌زند یعنی چراغی که از انارت قرب قاصر است نتوان از و چشم انارت بعد داشت. پس از ذکر نگاه داشتن اعتدال در میان قوای و جوارح شخصی تا استعداد عدالت میان اهل منزل و مدینه پدیدآید و استحقاق خلافت الهی متحقق گردد. نقل حکایت کیسهٔ کسری مملو از دانه‌های گندم که هر یکی از آنها به برکت عدل پیشینیان باندازهٔ چهار برابر دانه گندم بود، در میان هر دو مشترک است.

بعد از حکایت کیسهٔ کسری دوآنی ذکر ممدوح خود در اخلاق جلالی بدینقرار می‌کند:

«الحق در این زمانه واضح و برهان از یمن رالت و عاطفت حضرت خاقانی صاحب زمانی در اندک مدتی انواع جمعیت بکافه بلاد و قاطبه عباد رسیده عرصهٔ ممالک که از دست برد ظالمان پایمال مهالک شده بود، روی بآبادانی نهاد.»

بعد از حکایت کیسٔ کسری، در توصیف محمود شاه بهمنی چنین می‌نویسد:

«الحمد لله که ذات مقدس پادشاه اسلام، جامع مکارم اخلاقی و مظهر لطایف الطاف حضرت خلاق است و فطرة سلیمه آنحضرت بر عدالت مفسور است.»

سپس می‌پردازد به تمهیم عدالت که سه نوع است و ارسطاطالیس بان قائل بود و استناد و استدلال از احادیث «التعظیم لامراه» «الدین النصیحة» و «ادبى ربى فاحسن تادیبی» و روایت عبدالله ابن مبارک بین رسالهٔ عدالت و اخلاق جلالی مترادف اللفظ و المعنی‌اند. —

آنچه این رساله را از لمعات متعلق به عدالت اخلاقی جلالی متمایز می‌کند، تصریح تفضل است. در اخلاق جلالی عدالت را وحدتی فهری قسری خوانده و در رسالهٔ عدالت آن را وحدتی جعلی قسری گفته است. اگر طرفین اعتصام به محبت دارند، احتیاج به عدالت برخیزد، زیرا که محبت متقاضی ایثار و تفضل است نه سویت چنانچه در لُمة هشتم اخلاق جلالی می‌نویسد:

«در این مبحث اشکال کنند که تفضل محمود است و داخل عدالت نیست، چه عدالت مساوات است و تفضل زیادت، و معلوم که خروج از اعتدال خواه بافراط خواه به تفریط مذموم است. پس باید که تفضل مذموم باشد و جواب آن بدین وجه گفته‌اند که تفضل احتیاط است در عدالت تا از وقوع نقصان ایمن باشد و احتیاط در توسط در همه ملکات بر یک منوال نیست، چه رعایت احتیاط که وسط است میان اسراف و بخل، به میل بطرف زیان تواند بود و در عفت که وسط است میان شره و خمرد به میل به نقصان و تفضل متحقق نمی‌شود الا بعد از رعایت شرائط عدالت بان که اولاً ایقان به حد استحقاق نموده باشد و بعد ازان از جهت احتیاط و استظهار زیادتی بان قسم کند و گر همه مال بغير مصرف استحقاق

صرف کند متفضل نباشد بلکه مبذر بود. پس تفضل عدالتی باشد ایمن از اختلال و متفضل عادللی باشد محتاط در عدالت و شرف آن ازان جهت باشد که مبالغه و احتیاط در عدالت است نه ازان جهت که خارج ازان.»

در اخلاق جلالی مصنف به همین ذکر مجمل تفضل اکتفا نموده است و در رساله عداله تفصیل این اجمال آورده است یعنی تحقق تفضل منوط است برعایت و التزام آنها و همین صراحت مالی الضمیر مصنف مازاد علیه است و آن چه نرشع می شود این است که تفضل اقتضای استغناء، متفضل است نه انظلام او از عداله بوجه من الرجوه و متفضل مغلوب محبت است نه مقهور اضطرار و ازدهاد که تفضل مؤدی است به آن مرادف سلب استحقاق نیست و محرک هیچ یک از اطراف، منقصت پذیری یا استزادت نیست. پس تفضل اشتداد استقامت است بر وسط نه استبعاد و انحراف ازان. و ثوق شدید به وسط و میلان به اطراف متفاوت است.

این است جواب مقنع مصنف:

«متظنن لیبب را در این سخن مجال سخن است. چه حاصل سوال این است که طرفی اعتدال مذموم است. پس ظلم و انظلام هر دو ملوم باشند و تفضل از حیث انظلام است و ازین جواب منع هیچ یک ازین دو مقدمه فهم نمی شود و گفته اند: «الاطراف کلها مذمومة» پس اولی آن است که جواب این چنین گوید که تفضل عبارت است از ترک حق خود بوجهی که مؤدی به انظلام نشود و این گاهی باشد که متفضل را بوجهی از وجوه استغناء، ازان حق باشد بنا بر توکل یا بنا بر ثروة و زیادتی تجمل و تفضل گاهی صورت بندد که بر وجه اختیار باشد نه بر وجه اضطرار و انقهار که آن هنگام از قبیل انظلام باشد و چون وجهی مذکور باشد خارج از وسط نباشد بلکه حقیقت عدالت خود آن باشد... و مراد از متوسطی که در این مقام گویند نه وسط حقیقی است که نسبت او بطرفین علی السواء باشد که آن بمنزله معتدل حقیقی است، اما ترک حق خود بدون شرائط مذکور از قبیل تفضل نیست بلکه از قبیل انظلام است و مذموم.»

صفحه‌ای از نسخه خطی رسالة عدالة الدواني با تحرير و امضاء مصنف

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

حاشية على
تفسير القاضي
المحقق
الكرمانی

مجله نشر الفقه
مجله نشر الفقه
مجله نشر الفقه



دفتر
مطابع خاندان نوری
اصطلاحاً
۱۳۳۲ هـ